

انقلاب ، مسالمت و خشونت

پس از انتخابات دوم خرداد و ورود به صحنه روزنامه‌ها و هفته نامه‌های جدید، بحث‌های مختلفی توسط نواندیشان دینی، ملیون، مبارزان مذهبی نسل اول انقلاب و برخی دگراندیشان خارج از حاکمیت در این مطبوعات جریان یافت. این بحث‌ها، گاه چنان روشن‌فکرانه بود که در اغلب اوقات مردم عادی و کسانی که در گسترده ترین سطح ممکن و برای نخستین بار به مطبوعات دست یافته و نسبت به خواندن آن‌ها علاقمند شده بودند سر از آنها در نمی‌آوردند. این در حالی بود که این مباحث ریشه‌های بسیار جدی اجتماعی داشت و نوع جدیدی از تفکر پیرامون مبنا و اشکال تحولات را شکل می‌داد. از جمله درباره "انقلاب"، "روند مسالمت آمیز تحولات"، "خشونت حکومتی" و "خشونت انقلابی"، "مدرنیسم"، "پسا مدرنیسم"، "اصلاحات" و...

همه کس مجاز به انتشار نظرات و دیدگاه‌هایش در هفته نامه‌ها و روزنامه‌ها بود، مگر چهره‌های شناخته شده توده‌ای داخل کشور و یا بنام حزب توده ایران. در حالیکه حزب توده ایران در باره تمامی این مفاهیم حرف و سخن علمی و تجربی داشت. میدان در اختیار چهره‌هایی نظیر صادق زیباکلام، عبدالکریم سروش و نظریه پردازانی نظیر آنها بود، که علیرغم پوشش مذهبی که کلام، قلم و نظرشان داشت، ماهیت آنچه که مطرح می‌کردند چیزی جز تبلیغ نقطه نظرات امثال "پوپر" و دیگر نظریه پردازان نظام سرمایه داری جهانی نبود، گرچه رنگ و لعاب انتقاد از نظام سرمایه داری را نیز داشت. این انتقاد نه از موضع دفاع از جانشین این نظام، بلکه در جهت تصحیح و مهندسی آن بود!

در این آشفته بازار قلب ماهیت مفاهیم فلسفی- اجتماعی امثال حسین شریعتمداری و تیمی که از توابع دهه 60 زندان‌ها دور خود جمع کرده نیز با بلند کردن پرچم مبارزه با "سکولاریسم" و با هدف سیاسی تحریک روحانیون علیه مطبوعات میدان مقابل را در اختیار گرفته و منتشرکننده نظراتی شده بودند که روی دیگر همان نظرات، اما در پوشش دفاع از حکومت دینی بود و ستیز با جنبش مردم را دنبال می‌کرد.

نورالدین کیانوری که با پشتکار تمام روزنامه‌ها و مجلات را می‌خواند و مطالب آنها را دنبال می‌کرد، پیرامون بسیاری از این مباحث حرف و سخن داشت، اما مجاز به انتشار آنها در هیچ نشریه‌ای نبود و نشریات نیز مجاز به هیچ نوع گفتگو و تماس با او نبودند. دوستانی که نشریات را برای او می‌خریدند و به خانه‌اش می‌رساندند، گهگاه شاهد خشم او پیرامون آنچه که در این مباحث مطرح می‌شد بودند و گاه شاهد انتقاد شدید او از مطرح کنندگان این مباحث و گاه نیز مسخره کردن کسانی که خود را در جایگاه بزرگترین فلاسفه و نظریه پردازانی بی‌بدیل یافته بودند. گاه در حاشیه صفحه روزنامه و یا مجله‌ای که این مباحث را مطرح کرده بودند، با ساده ترین زبان و در عین حال دقیق ترین برداشت‌های علمی نقطه نظراتی را یادداشت می‌کرد و هر گاه کسی را می‌دید که به این مباحث علاقمند بود، این روزنامه و یا مجله را به او می‌داد تا هم آن بحث را بخواند و هم نظرات او را پیرامون آنها بداند. او بشدت از پر نویسی پرهیز داشت، اما آنچه می‌نوشت هیچ کم و کاستی برای ورود به یک بحث جدی و جمع کردن آن در چارچوب مسائل جاری در کشور و جنبش مردم نداشت. او که کتاب‌های پایه‌ای مارکسیسم و برخی آثار لنین را به زبان‌های اصلی در آپارتمان‌اش داشت، به آنها نیز مراجعه می‌کرد و اصرار داشت که از آنها نیز در نوشته‌هایش استفاده کند تا بدین وسیله مشوق توده‌ای‌ها و دیگر طرفداران فلسفه علمی برای مراجعه به این آثار و فراموش نکردن آنها شود. او هرگز زیر بار ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم

نرفت و اعتقاد راسخ به فرا رسیدن موج جدید انقلاب جهانی و برتری سوسیالیسم بر سرمایه‌داری بود.

آنچه که در زیر می‌خوانید، یکی از یادداشت‌های کیانوری، پیرامون مباحثی است که نحوه طرح آنها در مطبوعات بعد از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم را در بالا نوشتیم. وی در این یادداشت کوتاه، با صراحت کامل از جنبش کنونی بعنوان يك جنبش انقلابی یاد می‌کند و بر این نکته بسیار مهم تأکید می‌کند که برای جلوگیری از خشونت حکومتی و به زیر کشیدن سرمایه داری تجاری وابسته از مسند قدرت باید هر چه وسیع تر مردم را بسیج کرد و به پشتوانه تحولات مسالمت آمیز تبدیل ساخت. او در این یادداشت کوتاه از "انقلاب" دفاع می‌کند و مباحث انحرافی مطرح در مطبوعات را با ساده ترین زبان و کلام رد می‌کند. کلامی، که بی شک در نقطه مقابل جمله پردازی‌های روشنفکرانه‌ای قرار دارد که توده مردم آن را درک نمی‌کنند، همانگونه که این کلام و استدلال‌های ساده نهفته در آن را درک می‌کنند.

چهار گروه، با انگیزه‌های متفاوت مسئله "خشونت" و "انقلاب" را مطرح می‌کنند!
(نورالدین کیانوری)

خشونت را حکومت به جنبش تحمیل می‌کند، نه جنبش به حکومت!

- طبقه‌ای که در حاکمیت است و همه امکانات نظامی و اعمال خشونت را در اختیار دارد، دست به خشونت می‌زند نه مردمی که حداکثر چند پاره سنگ در دستشان دارند!
- انقلاب 57 نیز انقلابی مسالمت آمیز بود، رژیم شاه خشونت را به آن تحمیل کرد و نتیجه آن را هم دید!

در دوران اخیر و بویژه پس از انتخابات دوم خرداد و طرح اندیشه اصلاح طلبی، بحث در مورد انقلاب، اصلاح، مسالمت و خشونت به يك بحث روز تبدیل شده است، که همچنان ادامه دارد. آنچه در این میان جلب توجه می‌کند آنست که جریان های گوناگون سیاسی و اجتماعی، از جبهه های مختلف، غالباً يك **صدا انقلاب را با خشونت و اصلاحات را با مسالمت پیوند می‌زنند** و بسیاری، تحت تاثیر مطالبی که در باره انقلاب گفته و نوشته می‌شود، از اصلاح و مسالمت در برابر انقلاب و خشونت پشتیبانی می‌کنند.

چهار جریان

چهار جریان با ماهیت و انگیزه های متفاوت در این عرصه فعال هستند. **جریان نخست نیروهای وابسته به ارتجاع است که در طی سالیان دراز خشونت و انقلاب را مترادف هم وانمود کرده اند** تا بدینوسیله به خشونت ضد انقلابی که علیه مردم به راه انداخته اند، لباس انقلاب بپوشانند و آن را توجیه کنند.

دادگاه های "انقلاب" برای آنها یعنی دادگاه هایی که خشن ترین احکام را بر ضد مدافعان انقلاب صادر نماید. نیروی انتظامی و یا همان کمیته های سابق "انقلاب"، یعنی نهادی که به هیچ قانون و قراری پایبند نیست و زورگویی و حمایت از چپاول را به هر

طریق مجاز میداند. بسیج "انقلابی"، که زمین تا آسمان با بسیج "جنگ" تفاوت دارد، از نظر این جریان یعنی دارو دسته هایی که در مقابل سپاه پاسداران براه انداخته شده‌اند و به آنها اجازه هر گونه مردم آزاری و اخاذی را داده‌اند تا در موقع مقتضی از آنها بر علیه مردم استفاده کنند. سیاست "انقلابی" یعنی آتش زدن پرچم و فحاشی به این یا آن کشور در کوی و برزن و در عین حال مذاکرات پنهان و تملق و چاپلوسی و آمادگی برای پذیرش هر گونه نوکری و خیانت ملی.

ارتجاع از این طریق نه فقط انقلاب را با خشونت و تخریب یکسان جلوه می‌دهد و آن را به ذهن جامعه تزریق می‌کند، بلکه ضمناً از مردم ایران انتقام هم می‌گیرد تا برای همیشه فکر هر گونه انقلاب مردمی را از ذهن خود بیرون کنند.

جریان دوم را مجموعه نیروهایی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی از راست سلطنت طلب تا چپ افراطی تشکیل می‌دهند. آنها هر گونه شورش یا جریان خشونت آمیزی را بعنوان طلیعه های يك انقلاب قریب الوقوع وانمود و از آن استقبال می‌کنند. آنها از این طریق به سهم خود مفاهیم تخریب، خشونت و انقلاب را با هم یکسان جلوه می‌دهند، و بدین شیوه آگاهانه یا ناآگاهانه ذهن جامعه را آماده می‌کنند تا هر تحول خشونت آمیز، ولو ضد انقلابی را به خیال تحول بنیادی و "انقلاب" پذیرا شود.

جریان سوم مجموعه نیروهایی است که بعضاً در درون جبهه خواها تحولات نیز حضور دارند، اما متزلزل ترین و ناپیگیرترین بخش آن را تشکیل می‌دهند. آنها با ترساندن مردم از انقلاب میکوشند تا سازش های فعلی یا آتی خود را با ارتجاع از هم اکنون توجیه کنند. آنها زیر پوشش اینکه گویا انقلاب با تخریب و خشونت توأم است، از مردم می‌خواهند تا برای جلوگیری از خشونت از صحنه کنار رفته و تماشاچی خاموش حوادث و نظارمگر حل مسایل در چارچوب نخبگان باشند.

اما گروه چهارم را کسانی تشکیل می‌دهند که به لحاظ ماهیت و اهداف خود به کلی با جریان های پیش گفته متفاوت بوده، در زمره هواداران جدی تحولات انقلابی در کشور هستند. این گروه برخلاف دسته قبلی نمی‌خواهد مردم را از انقلاب بترساند، برعکس می‌خواهد ارتجاع را از انقلاب مردم بترساند و بدین وسیله آن را به تمکین در برابر خواسته های جنبش وادارد. این عده با تکرار جنبه خشونت آمیز و غیرقابل پیش بینی انقلاب می‌خواهد به ارتجاع یادآور شود، که سیاست آن در تحمیل خشونت به جنبش مسالمت آمیز کنونی می‌تواند در نهایت با يك انقلاب توده‌ای سر خود ارتجاع را نیز به باد دهد.

به این ترتیب چهار گروه با ماهیت، هدف و انگیزه متفاوت اندیشه واحدی را تبلیغ می‌کنند که بر اساس آن انقلاب یعنی خشونت و اصلاح یعنی مسالمت!

صرفنظر از ماهیت این گروه‌ها، اگر به استدلال هایی که در تایید ادعاهای فوق ارائه می‌شود دقت کنیم، مشاهده می‌کنیم که این ادعاها معمولاً بر چند محور استواراند. غالب آنها چنان استدلال می‌کنند که گویی متکی به تجربه انقلاب ایران سخن می‌گویند، ولی در اشاره‌های خود به تاریخ و سرگذشت انقلاب ایران از کلی گویی فراتر نمی‌روند و **عملاً هر آنچه ارتجاع و امپریالیسم انجام داده است را به حساب انقلاب می‌گذارند.** حال ببینیم واقعیت در انقلاب ایران چه بود و چرا تجربه آن انقلاب ممکن است بار دیگر در ایران تکرار شود.

وقتی به انقلاب ایران مراجعه کنیم، مشاهده می‌کنیم این انقلاب در اساس خود يك انقلاب مسالمت آمیز بود و می‌کوشید از روش‌های مسالمت آمیز بهره بگیرد. این مقاومت رژیم شاه بود که خشونت را بتدریج به آن تحمیل کرد. بنابراین وقتی گفته میشود انقلاب خشونت و تخریب داشت، باید دقیق توضیح داد تخریب کی؟ و کجا بود؟

مثلاً، میلیون‌ها مردمی که در نماز عید فطر سال 57 گرد آمدند چه چیز را تخریب کردند؟ این شاه بود که در پاسخ 17 شهریور را بوجود آورد یا انقلاب؟ در حالیکه در شرایط عادی حفظ آرامش يك جمعیت هزار نفری هم مشکل است، در شرایط انقلابی میلیون‌ها نفری

که در روزهای تاسوعا و عاشورا در خیابان‌ها تظاهرات کردند، در چه مورد و کجا را تخریب کردند و آیا اساسا نیازی به تخریب داشتند؟ شعارهایی نظیر "ما به شما گل دادیم ، شما به ما گلوله" یا "برادر ارتشی چرا برادر کشی؟" یا "توپ ، تانک ، مسلسل دیگر اثر ندارد ..." که در دوران انقلاب ایران هر روز تکرار می‌شد ، چه چیز را نشان می‌داد؟ خشونت و تخریب انقلاب را؟ یا برعکس مسالمت و مظلومیت آن را؟

انقلاب‌ها در طول تاریخ - و از جمله آنها انقلاب ایران - نه فقط هرگز دنبال خشونت نبوده‌اند، برعکس همیشه مسالمت را ترجیح داده‌اند، چرا که نیروی خشونت همواره در مقیاسی بی‌اندازه نابرابر در اختیار ارتجاع بوده است. سنگ را کسی پرتاب می‌کند که به سویش تیری شلیک می‌شود و گرنه، این نابخردی است که در برابر توپ و تانک و مسلسل که در دست ارتجاع است انقلاب‌ها بخواهند تنها به اتکاء مشت و سنگ به خشونت متوسل شوند. خشونت و تخریب ابزار ارتجاع است و نه انقلاب. انقلاب‌ها تنها در آخرین مرحله و زمانی که ارتجاع دیگر هیچ راه مسالمتی را برای آنها باقی نگذاشته است به ناگزیر در برابر خشونت ایستاده‌اند و به آن پاسخ داده‌اند.

ارتباط میان خشونت و مسالمت!

در عمق این ارتباطی که میان خشونت و انقلاب گذاشته می‌شود، در واقع این اندیشه پنهان شده است که گویا جنبش بدون خشونت انقلاب محسوب نمی‌شود! آن چنان که اگر روزی انقلابیون بتوانند به خواسته‌های خود به طور مسالمت آمیز دست یابند، احتمالا دچار بحران روحی و روانی می‌شوند و می‌کوشند به هر قیمت کار به خون و خونریزی کشیده شود تا آنها خیالشان راحت شود و مطمئن شوند "انقلاب" صورت گرفته است ، چه در غیر اینصورت تحول انجام شده مضمون آن هر چه باشد باید نوعی اصلاح تلقی شود و نه انقلاب! واقعیت آن است که مسئله خشونت یا عدم خشونت در جنبش‌های اجتماعی قبل از آنکه به انقلاب و ماهیت آن مربوط باشد، مسئله ایست مربوط به نحوه واکنش ارتجاع در برابر جنبش مردم. نمونه بارز آن همین جنبش کنونی در کشور ماست. مگر نه آن است که بر جنبش کنونی نام "اصلاحات" گذاشته شده است، مگر ابزار آن در این مرحله انتخابات نبوده است و مگر جز آن است که در آن مدام سخن از اجتناب از انقلاب و خشونت است ، پس چرا ارتجاع باز هم به خشونت متوسل می‌شود؟ چرا ترور می‌کند؟ مبارزان را زندانی می‌کند ، به قتل می‌رساند؟ بلوا و خونریزی به راه می‌اندازد؟

چنین نیست که اگر بر جنبشی نام انقلاب گذاشتیم بطور خودبخودی به خشونت منجر خواهد شد و اگر نام اصلاح بر آن گذاشته شود دیگر مسالمت آمیز خواهد بود. نه هر انقلابی با خشونت توأم است و نه هر اصلاحی با مسالمت.

جنبش کنونی مردم ما، در ماهیت خود يك انقلاب است و مضمون آن کنار رفتن يك طبقه اجتماعی از قدرت است و این را بهتر از هر کس دیگری خود ارتجاع ایران می‌داند. اما از آنجا که این جنبش از درون چارچوب دولتی کنونی عمل میکند، هدف نخست آن برانداختن و در هم شکستن دستگاه دولتی از بیرون نیست، بلکه تسخیر آن از درون و بیرون در آن واحد است. به همین دلیل، این تحول بزرگ شکل مسالمت آمیز می‌یابد و رنگ اصلاح به خود می‌گیرد. اما در واقع این روند انقلابی مسالمت آمیز و واحدی است که در آن انقلاب و اصلاح در هم گره خورده‌اند و عملا بیان يك واقعیت یگانه هستند. در این واقعیت یگانه مضمون انقلابی جنبه تعیین کننده داشته و بر شکل مسالمت آمیز غلبه دارد و آنچه برای ارتجاع اهمیت دارد نیز همانا مضمون جنبش است و نه شکل آن. در نتیجه سرنوشت این جنبش نیز هر نامی بر آن گذاشته شود، همانند سرنوشت همه انقلاب‌ها خواهد بود. ارتجاع در هر جا بتواند به خشونت متوسل می‌شود و خواهد شد، مگر در شرایطی که **تناسب نیروها** را آن چنان به زیان خود ارزیابی کند که توسل به خشونت را در حکم خودکشی ببیند.

با این وصف، تصور این که، بی‌اعتناء به این تناسب می‌توان سر ارتجاع را کلاه گذاشت و به آن قبولاند اگر خودش با جنبش "اصلاحی" کنونی از حاکمیت کنار نرود به زیانش خواهد بود و بر اثر جنبشی "انقلابی" از حاکمیت کنار خواهد رفت کمی **ساده بینی** است. آنچه ارتجاع نمی‌خواهد و زیر بار آن نمی‌رود همانا خلع از حاکمیت است، نه اینکه به چه نامی - انقلاب یا اصلاح - می‌خواهیم آن را خلع کنیم. این گونه استدلال‌ها نه ارتجاع را می‌ترساند و نه سر آن را کلاه می‌گذارد، ولی به آگاهی انقلابی مردم، به درک آنها از مضمون جنبش خودشان و چشم اندازهای آن لطمه می‌زند.

آنچه باید به ارتجاع یادآوری کرد آن نیست که اگر با اصلاحات از حاکمیت کنار نرود با انقلاب کنار خواهد رفت، بلکه آن است که اگر در برابر جنبش مسالمت آمیز کنونی به خشونت متوسل شود، اگر فضا به سمت خشونت گرایش یابد هیچ تضمینی دیگر وجود ندارد، که این خشونت دامن خود مرتجعان را نگیرد و در این صورت آنها نه فقط قدرت و ثروت بلکه بسیار چیزهای دیگر را نیز ممکن است از دست بدهند!

نوع دیگری از خشونت!

تجربه همه انقلاب‌ها و از جمله انقلاب ایران نشان می‌دهد در دوران‌های پس از انقلاب تخریب و خشونت از جانب ارتجاع و ضد انقلاب امری همیشگی و عادی بوده است. یعنی همان نیروهایی که خشونت را به انقلاب تحمیل می‌کنند، بعد از انقلاب هم دست از خشونت بر نمی‌دارند. آنچنان که پیش از انقلاب می‌خواستند قدرت را با خشونت نگهدارند، پس از انقلاب هم سعی می‌کنند با خشونت به قدرت باز گردند. تخریب و خشونتی که به حساب انقلاب گذاشته می‌شود. آتش زدن مزارع، انبارهای نان، بمب گذاری، ترور، ایجاد قحطی ابزارهای معمولی است که ضد انقلاب در برابر همه انقلاب‌ها بکار گرفته است. هر قدر انقلاب می‌کوشد تا پایه‌های جامعه‌ای را که می‌خواهد تغییر دهد، که فردای خود را در آن می‌بیند، حفظ کند، ضد انقلاب ترجیح می‌دهد جامعه‌ای را که بر آن حاکم نباشد، ویران ببیند و ریشه خشونت آن در همین‌جاست.

انقلاب و شورش!

محور دیگری که در جهت همسان جلوه دادن مفاهیم انقلاب و تخریب وجود دارد تلاشی است که برای تحریف مفهوم انقلاب و اختلاط آن با شورش‌های کور از جانب راست یا چپ و بویژه در اپوزیسیون خارج از کشور صورت می‌گیرد.

شورش‌های کور البته توأم با خشونت و تخریب هستند، ولی شورش کور مسئله‌ای کامل متمایز از انقلاب است. شورش کور نه فقط نشان انقلاب نیست، برعکس نشان‌دهنده آماده نبودن شرایط برای انجام يك انقلاب و خیزش گسترده مردمی است. این انفجار یاس و ناامیدی است که بصورت تخریب و خشونت کوتاه مدت و بی‌نتیجه بروز می‌کند.

انگلس در کتاب وضع طبقه کارگر در انگلیس به این مسئله اشاره می‌کند و می‌نویسد: «هر قدر کارگران انگلیس بیشتر اندیشه‌های سوسیالیستی را جذب کنند، به همان اندازه بیشتر خشم کنونی آنها بی‌حاصل می‌شود - خشمی که اگر در آینده نیز به اندازه امروز طوفانی باشد به هیچ کجا راه نخواهد برد - و به همان اندازه بیشتر مبارزه آنها بر علیه بورژوازی جنبه خشن و بیرحمانه خود را از دست خواهد داد.»

تخریب و شورش کور حاصل بن بست است، پیامد نبود چشم انداز تحول واقعی است. شورش کور نشان‌دهنده نارضایتی از وضع موجود و در عین حال احساس ناتوانی در تغییر آن است. به همین دلیل شورش کور به همان اندازه که می‌تواند در تحول خود به انقلاب منتهی شود می‌تواند به ضد انقلاب نیز بیانجامد. شورش کور نشانه وجود شرایط بحران

است، اما بحرانی که هنوز بحران انقلابی نیست، بلکه بحرانی که حامل انقلاب و ضد انقلاب توأم است.

به همان اندازه که شرایط بحران وقتی بصورت تظاهرات مسالمت آمیز، اعتصاب سیاسی، انتخاب آگاهانه و ... بروز می‌کند، نشانه بلوغ تدریجی شرایط برای يك انقلاب مردمی است، برعکس انفجار نارضایتی به شکل شورش کور و بی‌آینده نشانه آن است که حل بحران از طریق يك راه حل فاشیستی یا ضد انقلابی همچنان امکان‌پذیر است. شورش و تخریب کور نشانه ناتوانی و ناامیدی است و این وضع شرایط را برای امید بستن به راه حلی خارج از مردم، بدون مردم، امید به يك "دست برتر"، به يك "ابرمرد"، به يك "نیروی خارجی"، به "انتخابات آزاد بین المللی" یعنی برای يك راه حل ضد انقلابی مساعد می‌سازد.

انقلاب عمل مصممانه، آگاهانه و امیدوارانه مردمی است که به کثرت و قدرت و خواست‌های خود آگاه شده‌اند. به همین دلیل انقلاب‌ها به خشونت و تخریب نیاز ندارند و از آن پرهیز می‌کنند، زیرا می‌دانند جامعه آینده متعلق به آنهاست و نباید آن را تخریب کرد. اما شورش‌های کور با جامعه‌ای مواجه‌اند که متعلق به آنها نیست و چشم اندازی هم برای آنکه روزی متعلق به آنان باشد نمی‌بینند پس آن را تخریب می‌کنند. شورش‌های کور بدلیل جنبه نارضایتی عمیقی که در آنها متبلور است، البته می‌توانند در تحول خود به يك انقلاب سیاسی و اجتماعی نیز فرا رویند، اما این درست به همان نسبتی است که به قول انگلس چشم اندازی در برابر خود باز می‌کنند و از خشونت و تخریب فاصله می‌گیرند.

جنگ و انقلاب!

پیروزی برخی انقلاب‌ها توأم با جنگ داخلی بوده است. اما جنگ داخلی در حالت عادی و بویژه آنگاه که به طول می‌انجامد، بیشتر نشان توازن نیروهای سیاسی و طبقاتی است تا نشانه انقلاب. جنگ داخلی دراز مدت آشکار می‌سازد که طبقه حاکم هنوز می‌تواند به شیوه‌های گذشته حکومت کند هر چند در قدرت تام آن خلل وارد شده است. با اینحال جنگ داخلی هم هیچگاه انتخاب انقلابیون نبوده است، بلکه همواره به آنها تحمیل شده است. ضمن اینکه هر قدر در جامعه‌ای اقتصادهای محلی بیشتر در اقتصاد ملی پیوند خورده باشند، هر قدر بافت و نسج اجتماعی پیچیدگی و پیوستگی بیشتری یافته باشد، جنبه مخرب جنگ داخلی و تاثیر منفی آن بر پیشرفت اقتصادی و اجتماعی گسترده‌تر میشود. به همین دلیل در شرایط کشوری مانند ایران، در وضع کنونی جهان پرهیز از جنگ داخلی برای انقلابیون يك اصل تخطی ناپذیر است، هر چند ارتجاع ابایی از تحمیل آن به جامعه نداشته باشد.

برخی انقلاب‌ها با يك جنبش چریکی توأم بوده است که معمولاً از آن نتایج نادرست اتخاذ شده است. جنبش چریکی زاینده هیچ انقلابی نیست. برعکس خود زائیده احساس بن بست مبارزه سیاسی است. از جمله در کشور خود ما تمام استدلال چریک‌ها در دهه پنجاه آن بود که مبارزه سیاسی در شرایط استبدادی به بن‌بست رسیده و ناممکن شده است. اما کسانی که به وجود چنین بن بست‌ی اعتقاد نداشتند راه‌های دیگری را برای مبارزه برمی‌گزیدند. بنابراین شورش کور و جنبش چریکی از يك سنخ هستند. این عصیان توده ناامید است و آن عصیان روشنفکر ناامید. نتیجه آنکه این بحران سیاسی و اجتماعی است که در يك شرایط بسیار ویژه و در يك وضع انقلابی ممکن است در جنبش چریکی، آن هم جنبشی که پیوندهای عمیقی را با مردم برقرار کرده است، نیرویی را بیابد که می‌تواند رهبری آن را به سمت يك تحول اجتماعی در دست گیرد. همه نسخه برداری‌هایی که نخوست این واقعیت و این وضع ویژه و استثنایی را در نظر بگیرد عملاً با شکستی سخت مواجه شد. میان وجود يك جنبش

چریکی و یک تحول انقلابی هنوز فاصله‌ای بسیار طولانی و در بسیاری موارد در واقع دره‌ای عمیق وجود دارد.

جنبش کنونی، یک جنبش انقلابی!

همه آنچه گفته شد نشان می‌دهد که پیوند زدن میان انقلاب و خشونت و تخریب تا چه اندازه بی پایه است. جنبش کنونی در ایران یک جنبش انقلابی است و این که توانسته است از طریق مسالمت آمیز چنین تحولات جدی و شگرفی را در جامعه ما ایجاد کند بعد عمیقاً مردمی آن را نشان می‌دهد، تحولاتی که چون با خشونت و خونریزی همراه نبوده یا در سمت تمایلات و آرزوهای برخی قرار نداشته است، معمولاً اهمیت آنها دست کم گرفته می‌شود یا سعی می‌شود به زور به مردم القاء شود که اهمیتی نداشته است. و این تلاش از دو سوی همچنان ادامه دارد. اما این نشانه هنر جنبش است اگر بتواند با مسالمت به اهداف خود دست یابد و نه ضعف آن. هدف این جنبش خلع سرمایه داری تجاری وابسته و نمایندگان آنها از حاکمیت است و سلاح آن در مرحله کنونی مسالمت، مشارکت و انتخابات است. این جنبش باید تا به آخر همه تلاش و کوشش خود را بکار برد و بکار می‌برد تا به اهداف خود با مسالمت دست یابد، زیرا متکی به اکثریت مردم است و خشونت به زیان آن و مغایر با آرمان‌های آن است. اما اینکه سرنوشت این جنبش به چه شکل حل شود و به خشونت کشیده شود یا خیر همانطور که تجربه همه انقلاب‌ها و جنبش‌های تاریخ بشری نشان می‌دهد، بیش از آنکه به خواست جنبش بستگی داشته باشد، به واکنش ارتجاع بستگی خواهد داشت.

برای اینکه بتوان نیروهای ارتجاعي را با مسالمت هر چه بیشتر از قدرت به زیر کشید باید به همان اندازه بیشتر به مردم متکی شد. این تنها امکان برای هر چه مسالمت‌آمیز کردن تحول است. زیرا ارتجاع تنها در صورتی که مطمئن شود وسیع‌ترین اقشار اجتماعی در کنار تحول ایستاده اند به نحوی که هر گونه مقاومت آن پیشاپیش محکوم به شکست است ممکن است اعمال خشونت را به زیان خود ارزیابی کند و از فکر آن صرف‌نظر کند. در غیر اینصورت و در شرایطی که نیروهای ارتجاعي یک لحظه اطمینان حاصل کنند مردم در کنار تحولات قرار ندارند، در اینکه آماده هستند تا بزرگترین خونریزی تاریخ ایران را برای حفظ قدرت و ثروت خود بکار اندازند، تردید نباید کرد. برخلاف ادعای سازش جویان و طرفداران و مبلغان باصطلاح خط اعتدال، هر اندازه جنبش انقلابی تر و مردمی تر باشد چشم انداز تحول مسالمت آمیز در برابر آن گشوده تر خواهد بود.

برای اینکه مردم در کنار تحولات بمانند و آماده تحمل دشواری‌ها باشند باید آنها را از مضمون انقلابی، تاریخی و دوران ساز جنبش خود آگاه ساخت که در آن صورت درک آنها از قدرت خود، عظمت موانع پیش روی و دشواری اهداف و دلایل آن آگاهانه و واقع بینانه می‌شود و دیگر هیچ نیروئی نمی‌تواند چنین مردمی را شکست دهد یا مایوس سازد. نمی‌توان نفی کرد که هر کس حق دارد بر جنبش کنونی هر نامی را می‌خواهد بگذارد. و می‌توان درک کرد که تعیین این نام تا حدود زیاد به شرایط و به جایی بستگی دارد که هر مبارز این جنبش در آن فعالیت می‌کند، اما نباید هیچگاه این واقعیات بنیادین را فراموش کرد:

این جنبش انقلابی است که تا به امروز امکان اصلاح را بوجود آورده است و از این پس نیز بوجود خواهد آورد و نه اندیشه و تبلیغ اصلاح طلبی. اصلاحات دستاورد جنبش انقلابی است و نه در برابر آن. دفاع از مسالمت در برابر خشونت، دفاع از اصلاح در برابر انقلاب نیست، بلکه دفاع از انقلاب در برابر ارتجاع است. بنا به همه این دلایل برای هواداران صادق و پیگیر تحولات شایسته نیست به هر عنوان و انگیزه انقلاب و اصلاح را در جنبش کنونی در برابر هم قرار دهند یا بدتر از آن، خشونت ارتجاع و ضد انقلاب را به پای انقلاب بگذارند، در غیر این صورت ریشه‌های نهالی کاشته خواهد شد که میوه‌های آن

فردا خشونت و تخریب ارتجاع را به حساب همین جنبش خواهد نوشت ولو بر آن نام "اصلاح" گذاشته شده باشد.

باید همواره گفت و باز گفت: این انقلاب نیست که به خشونت و تخریب نیاز دارد، این ارتجاع است که در برابر انقلاب در نهایت سلاحي جز خشونت و تخریب در اختیار ندارد!